

کنون ره او "برکدامین بی نشان قله است؟"

(درباره صمد بهرنگی)

"سال‌های سال"

گرم کار خویش بود.

ما چه حرف‌ها که می‌زدیم،

او چه قصه‌ها می‌سرود."

"بودن" را برگزیده ایم، اما "چگونه بودن" را کمتر اندیشه کرده‌ایم. "چگونه بودن" را دانستن، از آگاهی به "چرا بودن" برمی‌خیزد و آنان که آگاهی خویش را باور دارند، می‌دانند که چگونه باید بود، که خوب باید بود. باورداران راستین "تکامل"، بی‌گمان داندگان راستین "چرا بودن" اند. از آن پس "چگونه بودن" پاسخی نخواهد داشت، جز در روند این تکامل نقشی خلاق و بی‌شائبه داشتن. صمد رهرو خستگی ناپذیر این روند بود. بنیان‌های جامعه‌ی خویش را می‌شناخت و از تضادی که بر این بنیان‌ها حکم می‌راند، نیک آگاه بود. می‌اندیشید که تکامل جامعه‌ی بشری در استقرار نهادهائی است که هرگونه تفاوت زاده‌ی روابط اجتماعی را در میان انسان‌ها ناممکن سازد و چشم انداز جامعه‌ای تهی از نابرابری صمد را همواره به سوی خود می‌کشید. می‌دانست که شناختن و شناخت خود را باورداشتن یعنی نیروی پایان ناپذیر عزم تاریخ انسان را به هم آمیختن و آن را به خدمت تغییر جامعه‌ی خویش درآوردن.

می‌خواند، می‌رفت، می‌کوشید، می‌دوید، می‌دید، تجربه می‌کرد، می‌شناخت. آواز آن گروه معدودی بود که خواندن را بادیدن و تجربه کردن پیوند می‌دهند. نه شناخت و تجربه‌ی دیگر رهروان را، آیه‌ای از سوی خداوندگار می‌دانست و نه با کج اندیشی اعتبار آن را به هیچ می‌گرفت تا برای تنبلی و فرصت طلبی، توجیهی روشنفکرانه بسازد. اعتقادی استوار داشت به این که نظر ما تنها در همراهی با شناختن عینی به نیروئی سازنده بدل می‌شود.

در روستاهای آذربایجان، صمد بیشتر امکان را برای یک شناخت عینی می‌یافت. هرگز از این اندیشه عدول نکرد که هرگونه تحولی بدون در نظر داشتن نقش اساسی روستاها، بر بنیانی عقیم و ناراست استوار خواهد بود. بررسی او در هرزمینه‌ای فرسنگ‌ها از مطالعه‌ی سترون یک محقق محض به دور بود. می‌دانست که شناختن در بسیاری از حوزه‌ها یعنی چشیدن و سهیم بودن و همین اعتقاد، او را از روشنفکرانی که مردم را جز به شکلی مجرد و قلبی دوست نمی‌دارند، جدا می‌ساخت.

اکنون صمد رفته است. لیک او به یقین انسانی است که "جاری جاودان در رویش فرداست". سوگواران راستین مرگ صمد آناناند که کم تر می گویند، کمتر هیاهو می کنند، لیک می کوشند تا بیشتر بشناسندش. صمد مرد بی آنکه بهشت شناخته‌ی خویش را تحقق یافته ببیند. همین است که مرگ او را دردناک می کند و بازهمین است که بر قلمرو و تعهد دوستانش وسعت می بخشد.

اگرچه بی چیز مرد، برای دوستانش میراثی برجای نهاد که در هرگام، نشانه‌ی راه است. دریافته های صمد دست کم مقدمه ای اساسی بود برای شناخت دیگر وادی‌ها در کوشش هرانسان شرافتمندی به خاطر بنیان نهادن دنیائی قابل زیست. برمبنای دریافته‌هاست که با اعتقاد می گوئیم:

" دیگر بنای هیچ پلی بر خیال نیست،

کوتاه شده است فاصله ی دست و آرزو"

بکوشیم میراث صمد را بهتر به کار گیریم و بر آن بی افزائیم و در این رهگذر نیک می دانیم که آرزوی صمد انتقال این میراث به تمامی انسان‌های ستم دیده‌ی روزگار ما بود.

سال ۱۳۴۷

انجمن نویسندگان ایران